

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در نهایت آخرین تنبیه استصحاب یک جمع بندی کلی راجع به استصحاب و احتمالاتی که در او هست بشود که خب تا حالا مطالبی عرض شد. البته بنا بود سابقا که عین عبارات اهل سنت، شیعه و غیرهم خوانده بشود اما دیدیم خیلی طول می کشد حالا فعلا به همین جمع بندی خودمان اکتفا می کنیم.

در بخشی که رسیدیم قسم نهم یا دهم در باب استصحاب بود که آن را از باب تعبد قبول بکنیم، خود این بحث خیلی راحت است، تعبد روایات در باب استصحاب باشد لکن چون تعبدی که ما الان داریم در روایات ما با عنوان لا تنقض الیقین بالشک است، به این عنوان آمده است، عرض شد که خود این عنوان در اصول، در فقه، در دنیای اسلام مطرح شده و از آن معانی متعدد فهمیدند لذا این معانی را که ما امروز هم می خواهیم نقل بکنیم احتمالات خود استصحاب نیست، احتمالات لا تنقض الیقین است، دلیل استصحاب. چون این هم باز احتمالاتی دارد خود این لا تنقض نه عنوان استصحاب. تا این جا ما عنوان استصحاب را عرض کردیم، البته بعد هم هنوز دارد. این عنوان لا تنقض، عرض کردیم که در کلمات اهل سنت یعنی درباره الیقین لا یزول بالشک و در بعضی از عبارات لا یزال بالشک، در این عبارتی که در کلمات اهل سنت آمده و یک قاعده شریفه قرار داده شده در کتاب اشباه و نظائر سیوطی می گوید سه چهارم فقه بر این است، سه چهارم! بر روی الیقین لا یزول بالشک، من خیال می کردم سابقا ثلث گفته یا ربع گفته یا خمس، این دفعه امروز نگاه کردم دیدم نوشته ثلاثة ارباع الفقه، سه چهارم فقه بر همین قاعده الیقین لا یزول بالشک است.

عرض کردیم ما این جا نکاتی را در ذیل این بیان بکنیم که مربوط به استصحاب هم بشود و غیر استصحاب. نکته اولی که مطرح شد این بود که به ذهن می آید این عبارت در میان کلمات اهل سنت دارای یک قداستی است، این کاملا واضح است الیقین لا یزول بالشک و عرض شد که آن چه که ما فعلا در روایات اهل عامه داریم که تعبیر به استصحاب هم از آن شده یکی در باب شک در

.....

حدث در اثنای نماز است و یکی هم در باب شک در رکعات است، عرض کردیم در باب شک در حدث غالبا این است فلا ینصرف حتی ...، تعبیر یقین و شک و این ها نیست لکن اشعار هست که مادام یقین داشته، طهارت داشته به مجرد وسواس و خیال بهش اعتنا نکن و یکی هم در باب شک در رکعات است که فلیبن علی یقینه، گفتیم آنی که آن ها دارند این است یعنی آن چه که در کلمات اهل سنت به عنوان حدیث است این است.

امروز که باز دو مرتبه نگاه کردم دیدم که در صحیح مسلم، البته این حدیث را دیدم از غیر صحیح مسلم تخریج نکردند، آیا منحصر در صحیح مسلم است یا نه؟ احتمال می دهم به هر حال چون این حدیث در بخاری هم هست لکن این متن منحصر است یعنی فعلا منحصر من دیدم، به این دستگاه ها مراجعه نکردم که ببینم این متن را کس دیگری هم نقل کرده یا نه. در آن جا متن این حدیثی که در باب شک در رکعات است این طور است که فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، این جا طرح شک دارد، فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، این عبارت در صحیح مسلم است و در الاشباه و النظائر سیوطی هم شبیه این را از شافعی نقل کرده و قال الشافعی لکن در حاشیه کتاب که مصدر داده از تالیفات خود شافعی نیست، حالا اگر در این دستگاه ها نگاه بکنید خب تالیفاتش که یکی الام است، یکی الرسالة است، یکی از شوافع نقل کرده، یکی از علمایشان که از شافعی نقل کرده فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن چون من عرض کردم در قرن دوم و سوم پیدا نکردم شافعی اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، ۲۰۲، ۲۰۳ حدود زمان حضرت رضا وفاتش است.

علی ای حال آن جا هم این عبارت را دارند، عرض کردم از آن مهم تر در قرن سوم در کتاب مسلم آمده، در صحیح مسلم لکن الان می دانم در بخاری نیامده، جای دیگه را الان نسبت نمی دهم، از این که این ها تخریجش را از مسلم کردند احتمالا انفراد مسلم باشد، راجع به حدیث در مصادر عامه کار نکردم، فقط همین مرورا نگاه کردم. احتمال دارد که یقین لا یزول بالشک ریشه اش این باشد چون دیروز گفتیم این قداستی دارد احتمالا و العلم عند الله ریشه او در اساس همین بوده فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، حالا نکات لفظی و خصوصیات را بعد توضیح می دهم ان شا الله.

به هر حال آن چه که ما الان به غیر از این حدیث صحیح مسلم و عبارت شافعی در اواخر قرن دوم داریم ما از اصحابمان توسط امام صادق عن امیرالمومنین همین الیقین لا یُدْفَع بالشک یا لا یُنْقَض بالشک، البته آن یک صدی هم دارد من کان علی یقین فاصابه شکٌ فلیمض علی یقینه فإن الیقین لا یُدْفَع یا لا یُنْقَض بالشک و البته در این اصطلاح به صیغه مجهول آمده چون خواهیم گفت به صیغه غائب آمده و ممکن است ما بین غائب و حاضر فرق بگذاریم. توضیحاتش را بعد عرض می کنیم.

و در سه تا روایت هم از زراره با همین تعبیر لا تنقض الیقین بالشک آمده، به اصطلاح در بعضی هایش به صورت خطاب است یا به صورت، به هر حال خطاب هست یعنی یا نفی است یا نهی است، لا تنقضُ بخوانیم یا لا تنقضُ به صورت صیغه نهی بخوانیم، این هم خیلی روشن نیست فعلا برای ما در عبارت روشن نیست.

علی ای حال کیف ما کان و چون زراره و محمد ابن مسلم و ابوبصیر هر سه راوی اهل کوفه هستند مخصوصا زراره در فرهنگ فقهاتی اهل سنت تربیت شده و اصولا کوفه متأثر به فقه امیرالمومنین است دیروز عرض شد که شواهد موید این است که این تعبیر از امیرالمومنین است، شواهد فعلا این طور است لکن ریشه آن همان طور که خود اهل سنت گفتند فلیطرح الشک و این هم خیلی عجیب است یعنی مثلا بخاری این متن را نقل نکرده و لبین علی ما استیقن دارد، ما تیقن، ما استیقن همچنین عبارتی دارد اما فلیطرح الشک ندارد. این تعبیر فلیطرح الشک و لبین علی ما استیقن، شک را کنار بزند و بنا بگذارد بر آن چه که یقین باشد.

آیا حالا از این هم استصحاب در می آید یا چیز دیگری است آن بحث دیگری است که بعد ان شا الله.

پس بنابراین انصاف قصه این است که در میان عامه و حتی آن طور که من نگاه کردم در این کتابی که در فقه اباضی هاست، خوارجی که در عمان هستند، در فقه خوارج اباضی ها مطرح است آن ها هم این را آوردند حتی خود مولف کتاب از بزرگان خود خارجی هم هست، علمایشان هم نقل کردند غیر از این که علمای سنی را نقل کرده از خودشان. البته همان طور که روشن است تعبیرشان مختلف است ، یکنواخت نیست، حالا چون نکته ای ندارد فعلا تعبیر را نمی خواهیم، این هم راجع به نکته اولی که در این جا هست.

نکته دومی که در این جا هست در لا تنقض الیقین، الیقین لا یزول بالشک عرض شد اهل سنت حتی در این کتاب اباضی هم معانی یعنی قواعد مختلفی را از این در آورده است، یکیش استصحاب است نه این که منحصر، اصحاب ما استصحاب را فهمیدند اما آن ها چون قاعده را از پیغمبر نقل نکردند یعنی کانما تلقی علمائی شده مثلا یکی از قواعدی که جلال سیوطی فهمیده اصالة الحقيقة است، آن وقت آن تفسیرش این است، من تفسیر را می گویم که بعد در نتیجه گیری برایتان روشن بشود. اگر گفت آب بیاور چون معنای حقیقی که مسلم است که آب آن مایع خارجی است، احتمالا مرادش چیز دیگری باشد مثلا قلم بیاور مثلا، احتمالا معنای مجازی اراده کرده باشد ولی چون احتمال است از آن معنای متیقن که آب مایع باشد رفع ید به خاطر احتمال نمی کند. الیقین لا یزول بالشک، این اصالة الحقيقة، طبعا یکی استصحاب است، یکی اصالة الحقيقة است، یکی اصالة البرائة است، ما هم داریم، آن ها هم دیگه رسما جزء الیقین لا یزول بالشک آوردند. یکی اصالة الاباحة است که هر چیزی در اصل حلال است، یکی به اصطلاح قاعده آن اصلی که ما اسمش را تاخر حادث گذاشتیم، تاخر حادث را بعضی ها ادعا کردند خودش یک اصل مستقلی است. عده ای این جا آوردند البته تعبیر ما اصالة تاخر الحادث بود، تعبیر اهل سنت تقدیر الحادث باقرب ازمنته، آن را تعبیر کردند. مثلا نمی دانیم آیا اسلام بعد از موت بوده یا نبوده می گوئیم اصل عدم اسلام است تا زمان موت، این ها می گویند اضافه بر آن می گوئیم اصل عدم تاخر اسلام است از موت، همین بحثی که مفصل انجام دادیم، ما اسمش را گذاشتیم، ما نگذاشتیم خود اهل سنت. اصالة تاخر الحادث، آن ها می گویند تقدیر الحادث باقرب ازمنته یعنی بگوئیم این حادث که اسلام است کی پیدا شده؟ مثلا قبل از موت پیدا شده؟ دو روز قبل پیدا شده؟ وقت موت، یک روز قبل مثلا پیدا شده؟ مثلا فرض کن به این که هشت ساعت قبل پیدا شده، بعد از موت بهش گفتند تو کافری ارث نمی بری، گفت من مسلمانم، کی گفت من کافر؟ اسلامش را چند ساعت بعد از موت مثلا گفته، اگر شک کردیم اقرب، اقرب یعنی همین هشت ساعت، این می شد اصالة تاخر الحادث، آن ها یک تعبیر دیگر دارند من همیشه گاهی اوقات تعبیر ها را می خوانم برای این که با اصطلاحات مختلف آشنا بشویم. یکی هم اصالة تاخر الحادث است، البته ما اصالة تاخر الحادث را جز معنای لا تنقض نگرفتیم،

اصالة تاخر الحادث را در تنبیهای استصحاب که آیا این اصالة تاخر الحادث ثابت هست یا نیست و عرض شد که ثابت نیست، گذشت دیگر، مثبت است و إلى آخر.

دیگر از چیزهایی که دارند اصالة العدم است در اموری که عارض است، صفاتی که عارض است نه ذاتی و اصلی مثل قرشیه زن، اصل مثل این که زید مثلاً امروز سفر رفت یا نه، اصل عدم است، اصالة العدم، پنج تا شش تا شد.

غرض یقین لا یزول بالشک پنج شش تا مطلب، آن نکات فنی را حالا من می خواهم بگویم عمده اش آن است یعنی اساس کار آن نکات فنی کار است که ان شا الله اگر توجه بشود.

در کتب ما عرض شد که اولاً این قاعده لا تنقض الیقین حمل بر استصحاب شد و اهتمام فوق العاده زیادی از زمان وحید شد، این هم گفت که البته شان اخباری ها اجل است، گفت عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، چون اخباری ها حدیث استصحاب را مخالفت کردند این منشا شد که آقایان اصولی ها به خاطر شاخ زدن با آقایان اخباری ها خیلی اهتمام به این حدیث گذاشتند، بحث های بسیار سنگینی را در ذیل حدیث لا تنقض الیقین بالشک آوردند، استصحاب و تنبیهای و فروع و الی ماشاءالله که ما دو سه سال مشغولیم و هنوز هم ختم نشده.

علی ای حال کیف ما کان این سبب شد که آقایان از زمان وحید روی این احادیث لا تنقض خیلی زیادی کار کردند، البته یک مقدارش هم اهل سنت دارند، نه در یک جا، متعدد دارند، عده ایشان هم از اهل سنت انصافاً زیاد کار کردند، من حیث المجموع چون آن ها (مبهم ۹: ۱۴) هم بودند خب، و مصادر زیاد داشتند و چون دیدند این مسئله با روایت درست نمی شود یک مقداری هم دنبال همان با قواعد درست کردن که اصطلاحاً عده زیادیش را ما قیاس می گوئیم یعنی دنبال این می افتادند که یک ظنی پیدا بشود، یک ترجیحی داده بشود به آن اخذ بکنند.

تا این جا پنج تا شد، شش تا شد که از کلمات عامه نقل کردیم. در کلمات اصحاب ما غیر از استصحاب دو تا احتمال دیگر هم هست، به نظرم آن ها را هم اگر جمع بکنیم هشت تا می شود، اگر در لا تنقض هم هشت تا احتمال، نه تا هم که قبلاً بود ۱۷ تا می شود، این

هشت تا احتمال در دلیل استصحاب است لا تنقض نه در خود عنوان استصحاب. یک احتمالی که اصحاب دادند که این مربوط به شک ساری باشد. اصطلاحا مرادشان از شک ساری اگر شک انسان به خود یقین خورد مثلا من یقین داشتم زید عادل است الان شک می کنم نه در بقای عدالت، اصلا شک می کنم چه کسی گفت من آن مطلبی را که می دانستم عادل است درست است؟ از کجا معلوم عادل است؟ شک می کنم، می گویند منشا این که من گفتم عادل است علم من این بود که فلانی شهادت داد، حالا من نگاه می کنم می بینم این آدم صالحی است، خود این شخص صالحی است، اصل این شخص که عادل است مشکوک می شود، این را اصطلاحا شک ساری می گویند یعنی به اصطلاح در مقابل شک طاری یا طاری، این را اصطلاحا شک ساری می گویند، شک اگر به خود یقین خورد یعنی شک ساری، شک خورد به بقایش، به بقای متیقن می گویند شک طاری، یک اصطلاحی است، این ها گفتند لا تنقض الیقین بالشک این را هم می گیرد. من این را در سنی ها ندیدم، تا آن جایی که من دیدم چون سنی ها حرف های پرت و پلا زیاد می نویسند، این یکی را در عبارت اباضی ها هم ندیدم، در عبارت سنی ها هم تا این جایی که من اجمالا، من استقرا نکردم، دو تا کتاب نگاه کردم، در این ها ولو به عنوان احتمال و آن معنایش این است که یقین چون یک صفت نفسانی خاصی است اگر دچار تزلزل شد آن صفت یقین را نگه دار و کرارا هم عرض کردیم عقلانی هم نیست، ما چنین چیزی نداریم چون یقین یکی از ادراکات انفعالی ماست یعنی حالت طریقیت به خارج دارد، کاشفیت و یقین دارم این در باز است، این چیز خاصی در نفس من ایجاد نمی کند، کاشفیت به واقع دارد. خب بعد من شک کردم از کجا فهمیدم در باز است؟ آن هم امر واقعی است، فرق نمی کند، آن امر واقعی محدود می شود اما شما بیاید تعبد پیدا بکنید که یقینتان باقی است، ببینید یقینتان باقی است، این خیلی عقلانی نیست، عقلا همچنین برنامه ای ندارند، صفت نفسانی انسان دارای یک قداستی نیستند که اگر آن صفت نفسانی مثلا اگر شما شادی داشتید بعد شک کردید بگوییم نه شما بنا بگذارید شادیتان محفوظ است، ما چنین چیزی را نه در عقلا داریم و نه در تعبد شرعی داریم، پس این هم یکی اضافه شد شک ساری.

یکی دیگه هم که اضافه کردند قاعده مقتضی و مانع است، به تصویر قدیم نه به تصویر مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی، آن تصویر قاعده مقتضی و مانع این بود که اگر ما مقتضی را دیدیم احراز کردیم شک در مانع داشتیم آثار مقتضی را بار می کنیم، به شک اعتنا نمی کنیم مثلاً دیدیم آتشی را فلانی در خانه زید انداخت، آتش را دیدیم اما احتمال می دهیم که مانعی بوده، سیمی، توری چیزی بوده، آبی بوده در حیاط بوده این آتش خانه را نسوزاند، احتمال می دهیم، واضح نیست، آتش دیدن واضح بود، سوزاندن واضح نبود، این ها آمدند گفتند که این یک قاعده ای است به نام مقتضی و مانع، اگر مقتضی را دیدی در مانع شک کردی حکم به ترتب آثار بر مقتضی بکن چون مقتضی یقین است مانع شک است، لا تنقض الیقین بالشک، دیدی که آتش را انداخت، این را که دیدی، نمی دانی مانع بود که خانه را بسوزاند یا نه پس تو به یقینت عمل بکن و بگو آتش سوزاند لذا اگر پیش حاکم رفتی شهادت بده که من دیدم ایشان خانه را سوزاند، این بحث در شهادت هم مطرح است، شهادت به چی بده؟ بگوید من شهادت می دهم خانه را سوزاند یا بگوید من شهادت می دهم آتش در خانه انداخت؟ نه این که خانه را سوزاند، آن شهادت من به مقتضی است نه به معلول که سوزاندن باشد، به قول آقایان فعل تولیدی یا تسبیبی. این هم یک معنای دیگه.

پس مجموعاً در کلماتشان سه تا بود: استصحاب و شک ساری و قاعده مقتضی و مانع. آن اصالة تاخر الحادث هم در تنبیهات بود پس از تعبیر لا یزول الیقین بالشک، لا یزال الیقین بالشک چیزی که در می آید عناوین متعددی است، حدود هشت تا قاعده دیگه در می آید یعنی سعی کردند اثبات بکنند، این هم راجع به این مطلبی که راجع به این جا گفته شد.

نکته سومی که در مانحن فیه هست و این خیلی لطیف است من دیروز اشاره کردم آقایان با این که حدیث داشتیم در این که لا ضرر این را تعبیر به اثباتش کردند گفت الضرر یُزال و از آن ور با این که تعبیر داشتند و لیکن علی ما استیقن تعبیر ایجابی است، بنا به یقین خودش بگذارد، بنا بگذارد بر آن که یقین پیدا کرد، با این که تعبیر فلیین دارد این را تعبیر سلبی ش کردند، الیقین لا یزال بالشک یا به تعبیر روایت ما لا تنقض الیقین بالشک، البته عده ای از هم علمای سنی و غیر سنی بعید می دانم سهوی این کار را کردند، تعبیرشان از استصحاب بقای ما کان است یا ابق ما کان، تعبیر هایی که آوردند تعبیر های اثباتی است، تعبیر سلبی

.....

نیست، این تعبیر ها تعبیر های اثباتی است و لکن تعبیری که در باب ضرر است اثباتی است و ما عرض کردیم در باب ضرر خوب دقت بکنید انصافش آن چه که به درد فقه می خورد اثبات بود، مجرد نفی به درد فقه نمی خورد، همین اشکالی که الان آقایان اصولی ما از زمان شیخ انصاری بیشتر مطرح شده که مفاد لا ضرر نفی است، اختصاص به آن ندارد، در باب رفع هم همین طور است مثلاً شما یک سوره ای را فراموش کردید چون حدیث رفع را در بخش نسیان سنی ها هم دارند، عرض کردیم حدیث رفع در سه تا سنی ها دارند خطا و نسیان و ما اگر، استکراه، این سه تا را سنی ها دارند.

البته بزرگان اهل سنت مثل بخاری و مسلم قبول نکردند، حدیث رفع را بزرگانشان قبول نکردند. و حدیث رفعی که ما داریم متن سه تایی را داریم لکن به جای آن نسیان آمده ما لم یطیقوا و از عجائب این است که به پیغمبر هم نسبت داده شده در کتاب محاسن برقی نسبت به امام موسی ابن جعفر از پیغمبر نسبت داده است. این سندش معتبر است، این یکی فقط در حدیث رفع این سه تایی لکن متنبش با متن اهل سنت نمی خورد. سندش معتبر است، حالا موردش که تقیه است حالا بشود قبول کرد یا نه آن بحث دیگری است، حدیث رفع شش تایی هم پیش ما هست، نه تایی هم هست آن ها سند ندارند، به انواع مختلف، یک چهار تایی هم ما داریم و در فقه الرضا هشت تاست، ده تاست، دوازده تاست یا یازده تاست، در فقه الرضا از این مقدار هم بیشتر است. این ها پیش ما تمامش انصافاً مشکل سندی دارند. عده ای البته سعی کردند درست بکنند، آن ها جای خودش.

حالا بحث سر این است که این ها هم به حدیث رفع تمسک می کنند برای چی؟ می گویند اگر شما سوره را نسیان کردید نماز خواندید نمازتان درست است، این همان اشکالی است که الان در اصول مطرح شده و آن این است که حدیث رفع می گوید این برداشته شد، نمی گوید چیزی گذاشته شد، حدیث رفع مفادش وضع نیست، مفادش رفع است، وجوب سوره برداشته شد، خیلی خوب، چون نسیان کردی، در حال نسیان این وجوب از شما برداشته شد اما شما مکلف به بقیه اجزاء هستید این از کجا؟ فرض کنید نماز ده جزء داشت یک جزئش را شما فراموش کردید، خیلی خوب آن یک جزء برداشته شد، برداشتن یک جزء از کجا شما مکلف به نه جزء شدید، این اشکال متاخرین اصولیین شیعه این است، لذا در السنه این ها آمده حدیث رفعش مفاد نفی است نه وضع است. در لا ضرر

هم همین را می گویند، مفاد لا ضرر نهی است نه این که مفادش وضع باشد و جعل باشد و ما توضیح کافی هم تازگی ها، چون این خیلی بحث اساسی است چون آقایان اشکال کردند و توضیح کافی عرض کردیم اگر ما با واقعیت بخواهیم روبرو بشویم از قرن دوم که حدیث لا ضرر وارد دنیای فقه در اسلام شد حتی در کتب زیدیه، وارد دنیای اسلام شد هدفشان اثبات بود نه نفی و اصولا عرض کردم این را خوب دقت بکنید، حدیث رفع در کتب حدیث و کتب لغت، لا ضرر و لا ضرار، حدیث لا ضرر. در کتب فقه لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، این فی الاسلام در کتب فقه متعارف شده اما در متون حدیثی کلمه فی الاسلام نیست و متون لغوی مثل نهایه ابن اثیر این ها وقتی شرح دادند لا ضرر و لا ضرار را شرح دادند اما در کتب فقه اهل سنت و بعد هم به یک مناسبتی مثلا همین لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام را صدوق هم در فقیه دارد تصادفا، البته صدوق بیشتر جنبه تقیه ای دارد یعنی للاحتجاج علیهم به اهل سنت. معلوم نیست به عنوان حدیث قبول کرده باشد، آنی که به عنوان حدیث قبول کرده همان نه تایی است یا شش تایی است، آن هم در فقیه دارد، آن به نظرم جلد دو فقیه است یا جلد یک فقیه است، آن جا هم دارد، البته مرسل دارد، این حدیث رفع را هم به این صورت قبول دارد، لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، حدیث رفع را نقل کرده لا ضرر در جلد چهار است یا سه است، باب مواردی است، میراث اهل الملل، میراث ملّتین، می دانم در باب مواردی است، فقط نمی دانم مواردی جلد سه است یا چهار است. در آن جا ایشان این لا ضرر و لا ضرار را فی الاسلام نقل کرده و مرحوم صدوق از کلمه فی الاسلام می خواهد نتیجه گیری بکند. از کلمه فی الاسلام می خواهد اثبات حکم بکند و انصافا هم استدلالش، گفتند خود سنی ها هم بعضی هایشان گفتند، استدلالی است که از سنی ها گرفته و آن استدلال خیلی هم ضعیف است یعنی آن استدلال در عالم اهل سنت هم ضعیف است نه در عالم ما، حالا غیر از این که خود حدیث در عالم ما ضعیف است آن نحوه استدلال هم ضعیف است، این توضیحاتش گذشت.

پس بنابراین آن چه که مخصوصا چون متن فی الاسلام آمد هر جا که احکامی را گیر داشتند با حدیث ضرر اثبات می کردند مثلا می گفتند اگر این طور شد شفعه دارد، اگر این طور شد خیار دارد چون ادله ای که در باب خیار بود کم بود، روایات در باب خیار و شفعه کاملا کم است لذا احکامش را با حدیث لا ضرر درست می کنند. این راجع به آن. خیلی خب آن معلوم شد پس این سهوی

.....
نبوده، اشتباه نبوده، به جای این که بگویند لا ضرر گفتند الضرر یُزال، الضرر یُزال یعنی در مقام اثبات.

این مطلب را به این تعبیر علمای ما ندارند. علمای ما با این تعبیر ندارند، تعبیری که دارند می گویند مراد نفی ضرر غیر متدارک است، لا ضرر یعنی اگر ضرری پیدا شد من تدارک می کنم پس ضرری که متدارک نشده نیست، اگر ضرری آمد من تدارک می کنم، مثلاً شما معامله ای کردید بیعی را مغبون شدید من تدارک می کنم، به چی تدارک می کنم؟ به جعل خیار، عبارت اصحاب ما این طوری است نفی ضرر غیر متدارک. چند دفعه هم این را تکرار می کنم، خیلی عبارت قلمبه سلبه است باید هی فکر بکنیم، آن راه درستش همانی است که من عرض کردم مفاد لا ضرر نفی است یا اثبات است؟ اگر نفی باشد کارش برداشتن است، اثبات باشد کارش جعل است. به جای آن تعبیر اصحاب که خیلی تعبیر قلمبه سلبه ای است و روشن نیست تعبیری که ما آوردیم که مفادش، حدیث رفع هم همین طور است لذا اگر گفتند سهوا سوره نخوان، نسیانا سوره نخوان، می گویند صحت صلوته، ببینید صحت صلوته نه وجوب سوره برداشته شد، نماز درست است و این درست بودن نماز باید تصویر بکند تکلیف به بقیه اعضا خورده و إلا نمی شود که نماز درست باشد، این صحت صلوته اشاره به آن نکته است که از حدیث رفع هم اثبات فهمیدند و این را ما مفصل جداگانه بحث کردیم چون آقایان نوشتند ما بحث خاص خودش را مطرح کردیم و گفتیم انصافا نمی شود این را انکار کرد. انصافا چه در آیات مبارکه و چه در روایات کانما یک اسلوبی هست، آیا این اسلوب خاص شریعت اسلام است؟ یا این مثلا در فرهنگ عرب زمان رسول الله و بعد ها غیر مسلمان ها این یک فرهنگی بود، یک ادبیات قانونی بود، این اصلا خودش ادبیات بود. این ادبیات قانونی این جوری است، تعبیر نفی است مراد اثبات است و شواهد دیگر هم برای مطلب اقامه کردیم چون به این نحو گفته نشده من خیلی تکرار کردم، این هم راجع به این

پاسخ پرسش: نتیجه این است که سوره واجب نیست، شما عصیان کردید.

پرسش: نماز چی؟

آیت الله مددی: هیچی راجع به نماز ساکت است.

پرسش: باید به ادله دیگر رجوع شود؟

آیت الله مددی: آهان دلیل دیگر. این ها می خواهند با خود حدیث اثبات بکنند. هدفشان این بود که با حدیث رفع بگویند و این مبنی بر این نکته بود و إلا اشکال آقایانی مثل نائینی، آقای خوئی هم دارند این اشکال را که حدیث رفع مفادش نفی است اثبات نیست چون این را دارند و یک مسئله اساسی است که ما در مقابل اهل سنت صحبت بکنیم، البته من ندیدم سنی ها هم این حرف را بزنند خیال نفرمائید، سنی ها تمسک کردند اما این نکته را توضیح ندادند، این نکته را به ذهن خودم تا آن جایی که در این کتب دیدم خود من به ذهنم آمده و خودم پیگیری کردم که ما تعبیر نفیی داریم لکن مراد اثبات است پس نفی در لغت قرآن و روایات اهل بیت به تعبیر نفی می آید لکن مراد جدی اثبات است، آن وقت این مراد از این که به این تعبیر است یعنی یک تعبیر قانونی در اسلام است، آن تعبیر قانونی است که می گوید رفع عن امتی نسیان آن وقت اگر شما سوره را فراموش کردید یعنی سوره برداشته شد بقیه را من می خواهم، ببینید بقیه را من می خواهم، این خودش یک ادبیات قانونی است، این باید اثبات بشود دیگر، یعنی باید ما شواهد قرآن و حدیث را جمع بکنید تا به این نکته برسیم، می گویم چون به این تعبیر هیچ جا نیست، این هایی که من تا حالا دیدم نه از متاخرین و نه در اهل سنت و عرض کردیم انصافا می شود اثبات کرد، انصافا این قابل اثبات است. خود همین حدیث رفع که در کتاب محاسن آمده اثبات حکم توش است از امام موسی ابن جعفر، البته چون گفتیم شبهه تقیه دارد قبولش مشکل است و إلا آن اثبات است. علی ای حال کیف ما کان وارد این بحث نمی شویم.

اما بحث استصحاب:

عرض کردیم بعضی هایشان تعبیر به اثبات کردند، بقاء ما کان، ابقاء ما کان، این ها تعبیر ایجابی است، اثباتی است اما متعارفشان یقین لا یزول بالشک است، تعبیر سلبی است. آن وقت آیا این تعبیر سلبی به اصطلاح تاثیری دارد در این که بگوییم مراد استصحاب است؟ و کیفیت دلالت؟ پس نکته ای که این جا هست باید ببینیم کیفیت این دلالت بر استصحاب یا غیر استصحاب از چه بابی است؟

.....

نکته چهارمی که در این جا مطرح است ما یک مقدار قواعد ظهورات لفظی را مطرح بکنیم، چون عرض کردیم در باب اعتبارات قانونی در اول باید لفظ را دید و صلاحیت های لفظ را دید، بعد ببینیم شارع یا عقلا در آن تصرف کردند یا در آن تصرف نکردند، اول باید شئون لفظ را دید، اگر ما باشیم و این تعبیر که الیقین لا یزول بالشک، اگر ما باشیم و این تعبیر. مقتضای قاعده این است که یک فرض یقین کرده، یک فرض شک کرده و یک فرض این کرده که شک بیاید یقین را بردارد. چون شک به یقین خورده. آن وقت در این جا گفته نه، الیقین لا یزول بالشک، شک نمی تواند یقین را بردارد یا یقین را به وسیله شک برندار، این تعبیری که در این جا آمده این است.

اگر ما باشیم و این تعبیر، این بیشتر به جایی می خورد که هم یقین محفوظ باشد هم شک، یعنی به عبارة اخرى فرض شک را هنوز دارد، خیلی لطیف است، تا حالا یکمی تاریخ گفتیم این جا آن ظرافت های فنی را می خواهم عرض بکنم، اگر ما گفتیم استصحاب مخصوصا استصحاب را این جور معنا کردیم که شما یقین سابق داشتید و شک لاحق، و مفاد استصحاب این است که به این شک اعتنا نکنید، یعنی چی اعتنا نکنید؟ یعنی این شک را کان لم یکن حساب بکنید یقین را ادامه بدهید. یک نوع یقین تنزیلی، یک نوع یقین ادعایی قرار می دهد، یک نوع یقین اعتباری.

اگر ما باشیم و طبق قاعده، در باب استصحاب مفاد استصحاب این است که به خاطر این که یقین سابق بود شک لاحق معدوم است، شک لاحق نیست، خصوصا اگر ارجاع به ارتکاز عقلائی باشد در ارتکازات عقلائی نکته بقای یقین است، آن یقینی که داشتیم باقی است اما این که بیاید بگوید شک هست، شک را با یقین مقابله نکن این خلاف ظاهر است. اصلا مفاد استصحاب توسعه یقین بقائا است اما این که بگوید شما شک داری، شکت هنوز هست، شک را بر یقین مقدم نکن این خلاف ظاهر است، اصلا جنبه تکلیف بهش نمی خورد، لا تنقض بهش نمی خورد، آن جنبه تکلیف به کجا می خورد؟ انصافا اگر ما باشیم و ظاهر لفظ، جنبه تکلیف به جایی می خورد که یک یقین هست، یک شک هست، شک را هم نگفت از بین ببر، می گوید با شک از یقین رفع ید نکن پس فرض این است که شک باقی است. فرض نمی کند شک نیست و تکلیف می کند به شما که از شکتان رفع ید بکنید و به یقینتان عمل بکنید.

پرسش: این هم معنایش همان است دیگه، از بین بردن شک به اصطلاح

آیت الله مددی: نه لازم نیست از بین برود شک ما، شک هم باقی است

پرسش: خود بخود می رود

آیت الله مددی: چرا خودبخود از بین برود؟ ببینید یقین من به این بود که آتش را انداخت، آن که به جای خودش محفوظ است، این را که یقین دارم. شک دارم مانع بود یا نه، بعد به من می گوید به خاطر این که یقین داشتی از این شک، این شک را با یقین شاخ به شاخ نکن.

نمی آید بگوید تو شک نداری، شک در مانع داری و لذا اگر ما باشیم و این قاعده و این تعبیر لا تنقض الیقین بالشک، من می خواهم نکات استظهاری بگویم که خیلی موثر است، ما باشیم اولاً در این جا نهی معنا دارد، در آن جا اصلاً نهی نیست، می گوید یقینت باقی است. این جا نهی معنا دارد، می گوید یقینی بود شک بود، شکت هم الان محفوظ است، یقینت هم محفوظ است اما این شک را بر یقین مقدم بکن، یقینت را دست بردار، یقینت چی بود؟ آتش، شکت چی بود؟ وجود مانع، ربطی به آتش نداشت. می گویم اگر شک کردی به خاطر این شک از آن یقین دست بردار، یقینت آتش بود آتش سوزاننده است پس بگو خانه آتش گرفت نه این که بخواهد بگوید تو شک نداری، شک داری، هنوز هم شک داری، اگر ما باشیم به خلاف باب استصحاب. در باب استصحاب می خواهد بگوید توسعه الیقین بقائاً، این توسعه الیقین بقائاً غیر از مسئله همین مقتضی و مانع است. بله شک ساری مشمولش نمی شود چون در شک ساری خود یقین متزلزل شد. ما باید قاعده را اگر بخواهیم عمل بکنیم این جوری فرض بکنیم که باید جایی باشد که یقین باشد، شک هم باشد، به شما بگویم به شکت عمل نکن یعنی قابل نهی باشد، قابل امر باشد اما در باب استصحاب توسعه الیقین، خود نفس این کار را می کند، آن جا در باب استصحاب اصلاً نهی معنا ندارد. در باب استصحاب حقیقت استصحاب یا توسعه یقین بقائاً هست یا نیست، این نیست که نهی باشد. این را اگر بشود فردا توضیح بیشتری می دهم، این خیلی لطیف است، خیلی رویش کار باید بشود.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه: ۱۳۹۷/۸/۳۰

موضوع: تنبیهای استصحاب، انتهای تنبیه چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۱

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين